فهرست

[مقدمه 2](#_Toc61268169)

[نشانه‌شناسی در علوم اسلامی و حوزوی 2](#_Toc61268170)

[محل توجه نشانه‌شناسی غربی 4](#_Toc61268171)

[تطور لغت برای الفاظ جدید در پرتو قرائن 4](#_Toc61268172)

[نشانه‌شناسی در اصول و ادبیات و دانش های اسلامی 6](#_Toc61268173)

[مراتب مختلف سیاق 7](#_Toc61268174)

[مرتبه اول؛ انسجام واژگان 7](#_Toc61268175)

[مرتبه دوم؛ عطف مفردات 8](#_Toc61268176)

[مرتبه سوم؛ عطف جمله به جمله 9](#_Toc61268177)

[مرتبه چهارم؛ سیاق در سخن و ادبیات یک گوینده 10](#_Toc61268178)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

بحث ما در فصل پنجم در سیاق قرار گرفت و گفتیم که این مبحث از مباحث بسیار مهمی است که جسته و گریخته در فقه در اصول در تفسیر گاهی در معانی بیان و ادبیات مطرح شده است و اهمیت بالایی دارد منتها علی‌رغم این اهمیت بالا خیلی بحث‌های دقیق در اصول و روش‌شناسی پیرامون آن انجام نشده است.

مقدماتی را ذکر کردیم و ملاحظه کردید.

# نشانه‌شناسی در علوم اسلامی و حوزوی

یک نکته دیگر هم اشاره بکنیم. قبلاً من مطالعات زیادی راجع به این بحث داشته‌ام بیست سی سال قبل مطالعاتی در این زمینه داشتم و بنا بود یک مقداری از آن ایزوتسو بگویم حالا این کتاب یک مقدار آن را تقویت کرد الآن می‌خواهم به این اشاره بکنم که در این علوم جدید و این میان رشته‌های جدید علمی به نام نشانه‌شناسی شکل گرفته است که سوسورو و چند نفر از این متفکرین در حدود این یک صد سال اخیر به آن پرداخته‌اند. عنوانش هم نشانه‌شناسی است سیمولوژی و نشانه‌شناسی است که چند متفکر جاافتاده نام برده می‌شوند که کتاب‌هایی به فرانسه و انگلیسی دارند و عرب‌ها ترجمه کرده‌اند و در فارسی هم برخی از این‌ها ترجمه شده است.

 و در خانواده زبان‌شناسی یک شاخه‌ای به نام نشانه‌شناسی داریم. در عربی هم می‌گویند «علم العلامات» این یک شاخه‌ای است البته این که این در حد یک رشته یک دیسیپلین و رشته هست یا نه اختلافاتی وجود دارد.

ولی یک مقوله مهمی به‌عنوان نشانه‌شناسی پرداخته شده است که روح این علم این است که ذهن بشر و ساختمان ذهنی بشر این است که کدگذاری می‌کند یک چیزهایی را کد یک چیزهای دیگر قرار می‌دهد که دال و مدلول پیدا می‌شود حالا ممکن است این دال، لفظی باشد ممکن است غیر لفظی باشد در منطق ما دلالت تقسیم می‌شد به عقلی و طبعی و وضعی، وضعی هم تقسیم می‌شود به لفظ و غیر لفظ، غیر لفظ مثل این علائم راهنمایی رانندگی و انواع علائمی که در علوم و دانش‌های مختلف داریم و در لفظ انواع الفاظی که قرار داده می‌شود چه به شکل عرف عام و چه به شکل عرف خاص در عرف خاص علامت‌گذاری و جعل اصطلاح الی ماشاءالله در علوم و دانش‌ها رواج دارد.

روزبه‌روز این کدگذاری بشر ادامه پیدا می‌کند و این کامپیوترها و دستگاه‌ها بخش عمده‌اش کدگذاری جدید و نشانه‌های جدید است که قرار می‌دهد با یک نشانه‌ای خیلی کوچک صد مطلب را در ذهن تداعی می‌کند یک بسته‌ای را در ذهن تداعی می‌کند.

از ویژگی‌های ذهن بشر است که می‌تواند کد بگذارد نشانه‌گذاری بکند در بحث الفاظ که بیست و چند سال قبل شروع کردیم و آخر هم نوارش پیدا نشد با اینکه در حجره مدرسه دارالشفاء بود ضبط هم می‌شد آن وقت یادم هست روی این خیلی بحث کردیم علوم مرتبط به زبان را آن وقت فلسفه تحلیل زبان، زبان‌شناسی زبان، جامعه‌شناسی زبان تا نشانه‌شناسی را در بیست سی سال قبل ردیف کردیم و تعریف کردیم و ارتباطش را با اصول بحث کردیم.

در آن مبحث که دلالت الفاظ به وضع است یا اینکه دلالت ذاتی است؟ وضعی است یا ذاتی است؟ این خیلی بحث دارد و در پاسخ به آن می‌گفتیم این ساختمان ذهن بشر ساختمان کدپذیر است و کدگذار است اصل کدگذاری ذاتی ذهن بشر است اصلاً بشر بدون کدگذاری نمی‌تواند جلو برود اصلاً بشر نیست کد می‌گذارد رمز می‌گذارد رمز هم معنایش این است که یک چیزهایی نشانه چیزهای دیگر است

لذا ساختمان ذهن بشر ساختمان جعل دوال است قرارداد کدهاست رمز گذاشتن است و این راز این است که بشر سریع می‌تواند پیش برود اگر کد نمی‌توانستیم بگذاریم استنتاج و استدلال‌های ما یا نمی‌شد یا خیلی کند بود.

بنابراین اصل دلالت دهی به رمزها و کدها و جعل کد و رمز در ساختمان ذهن بشر است منتها اینکه چه چیزی را که کد و رمز چه مدلولی قرار بدهد این دستش باز است و این به اعتبار است به قرارداد است می‌شود «الف» را کد و رمز «ج» می‌شود «الف» را رمز «د» قرار داد این هم یک مسئله.

درهرصورت این مقوله نشانه‌گذاری و چیزهایی که در این نشانه‌ها دخیل هستند یک مقوله مهم است که در این علم نشانه‌گذاری مورد توجه قرار گرفته است. منتها ما با قطع نظر از آن‌ها در منطق و ادبیات از جمله معانی بیان و در اصولمان در واقع یک نوع علم نشانه‌گذاری خیلی جدی وجود دارد. نشانه‌گذاری چیزی است که اصلاً در این‌ها وجود دارد هم در منطق هم در معانی بیان و هم در اصول و مقایسه آن بحث‌هایی که آن‌ها در نشانه‌گذاری دارند و این بحث‌هایی که در اصول و علوم اسلامی و حوزوی ما هست اهمیت دارد و بسیار هم درست است منتها ما خودمان یک نظام نشانه‌شناسی آشکار و نهان در متون علوم اسلامی و حوزوی‌مان داریم.

# محل توجه نشانه‌شناسی غربی

این یک نکته بود و یک نکته هم این که در نشانه‌شناسی غربی این بحث سیاق یعنی بافت و ساخت کلام یک متکلم ادبیات و گفتمان یک گوینده، یک نویسنده یک مؤلف به شکل عام‌تر از یک کلمه و یک کلام محل توجه است به شکلی این‌ها با هرمنوتیک هم یک ارتباطی برقرار می‌کنند. از این جهت است که مقوله متن و ساخت و بافت کلام، جمله و امثال این‌ها یک مقوله‌ای است که در نشانه‌شناسی هم مورد توجه قرار گرفته است و مثل ایزوتسو آمده‌اند همین قواعد را در ادبیات قرآنی پیاده کرده‌اند نمونه‌اش آن دو کتاب مشهوری است که ایزوتسو دارد و ترجمه شده است و من بیست سی سال قبل مطالعه کرده‌ام و بعد از آن دیگر ندیده‌ام که آنجا نشان می‌دهد در حقیقت چگونه این واژگانی که در ادبیات عرب بود و در جاهلیت هم عمدتاً استفاده می‌شد آمد در متن قرآنی دچار دگرگونی و تحول شد. ایمان، کفر، الله، طاغوت، این‌ها همه عمدتاً بوده منتها وقتی در این متن می‌آید و در این منظومه فکری قرار می‌گیرد یک بار جدیدی پیدا می‌کند

ما به اصطلاح خود این‌ها را می‌گوییم مجازهای جدید یا حقیقت‌های شرعیه. همیشه این‌طور است المجاز قنطرة الحقیقة است به این معنایی که الآن می‌گویم نه به معانی دیگر

# تطور لغت برای الفاظ جدید در پرتو قرائن

می‌گوید اول واژه‌هایی که می‌خواهند در قالب جدیدی بیاید از آنجا منتقل می‌شود با قرائن به این قالب‌های جدید می‌آید و آرام‌آرام مفهوم جدید پیدا می‌کند.

این مفاهیم جدیدی که در تطور لغت برای الفاظ پیدا می‌شود این‌ها در پرتو قرائن است و بخش مهم این قرائن این است که آن ساختاری که بر این ادبیات این گوینده این کلام و این سخن حاکم است آن ساختار و آن جو و اتمسفری که در این سخن و کلام پیداست می‌آید معنای جدیدی به این می‌دهد ابتدائاً ممکن است بگوییم حالت یک نوع مجازی دارد ولی آرام‌آرام از نگاه ما این است که حقیقت می‌شود.

گاهی هم به حد حقیقت نمی‌رسد و این فضا و قرائن غیر از آن هسته اصلی معنا یک بارهای جدیدی را بر این کلام و کلمه حمل می‌کند به‌عبارت‌دیگر باید دو مطلب را از هم دیگر جدا بکنیم.

یک بار وضعی کلمات و حتی هیئت‌ها و ترکیب‌ها، بار وضعی این است که می‌گوید این برای این وضع شده است این یک.

اما دوم این است که وقتی این کلمات و حتی هیئت‌ها در یک بافت‌های کوچک یا بزرگ قرار می‌گیرند انواع قرائن مناسبات حکم و موضوع و ... می‌آید این‌ها را توسعه می‌دهد تعمیم می‌دهد تضییق می‌کند تغییر می‌دهد مجاز می‌کند یا غیرمجاز حالا توسعه و تعمیم و تضییقی در آن ایجاد می‌کند. همه آنچه که گوینده می‌خواهد افاده بکند به آنچه که در لغت به‌عنوان معانی قراردادی و وضعی تعیین شده است اختصاص ندارد بلکه بافت جمله و سیاق جمله و کلام می‌آید یک بارهای جدید و مضامین جدیدی در این کلام به وجود می‌آورد.

پس اگر ما کلمات و هیئات و ترکیبات از منظر اول وضع و مفاد موضوع‌له‌ آن بخواهیم دریافت بکنیم ابزار ما همان لغت هست و مفهوم شناسی لغوی اما این تنها نیست واقعاً یک بار دیگری در کلمات و جمله‌ها هست که آن بار دیگر در پرتو این بافت‌ها، ساخت‌ها قرائن و ترکیبات کلی جمله و کلام و سخن پدیدار می‌شود.

بنابراین فهم یک متن از یک طرف و از طرف دیگر افاده مقصود متکلم از منظر متکلم فرقی نمی‌کند هم از منظر متکلم افاده او و هم از منظر خواننده و مخاطب او برداشت او از متن این بر دو پایه استوار است پایه اول وضع است و قراردادهای لغوی که می‌گوید این الفاظ و این هیئات این معنایش است.

پایه دوم این ویژگی‌ها و قیود ثانوی است که بر کلمات و جمله و کلام حمل می‌شود در آن پیدا می‌شود که این پایه دوم مبتنی است بر همان چیزی که سیاق به معنای خیلی عام می‌گوییم یعنی ساختار جمله و قرائن لفظیه، حالیه و مقالیه‌ای که حافه به کلام می‌شود.

ممکن است کسی سیاق را به این معنای خیلی عام بگیرد و بگوید آنچه که از ظهورات در کلام پیدا می‌شود و ناشی از مجرد وضع نیست قرائن حافه است که این ساخت است و بافت است و حال و مقال است که می‌آید این کلام را در برمی‌گیرد و به آن مضامینی می‌دهد که خیلی فراتر از حدی است که در وضع بوده است.

و در مقام تفصیل به این‌ها خیلی باید توجه داشت و نمی‌شود فقط به لغت و امثال این‌ها توجه کرد. این آن چیزی است که در دانش نشانه‌شناسی به این خیلی تأکید شده است.

البته این سیاق و قرائن گاهی می‌آید در وضع تصرف می‌کند و معانی جدید تزریق می‌کند و ایجاد می‌کند ولی گاهی در حد جعل معنا و وضع جدید نمی‌رسد در همین حد قرائن است که می‌آید خصوصیت‌هایی را حول آن موضوع‌له شکل می‌دهد.

محدود می‌کند، موسع می‌کند، قید می‌گذارد، شرط می‌گذارد و یا معنای مجازی در آن ایجاد می‌کند گاهی هم این بافت و سیاق و این شرایط آرام‌آرام می‌برد به شکل وضع تعینی و معنای جدید به آن لفظ می‌دهد.

ولی هیچ‌وقت نمی‌شود یک کلمه، یک جمله را از آن بافت بیرون آورد همیشه باید آن ساختار و بافت را ملاحظه کرد.

# نشانه‌شناسی در اصول و ادبیات و دانش‌های اسلامی

این هم یک بحثی بود که خواستم بگویم که نشانه‌شناسی به این مسئله توجه دارد و این چیزی نیست که در اصول ما یا ادبیات ما و یا در دانش‌های اسلامی و حوزوی مغفول باشد اتفاقاً خیلی به این توجه است.

منتها حالا یک خرده قاعده‌مندتر بشود در اصول این جای کار دارد یک بخش‌هایش در اصول آمده است یک بخش‌هایی از اصول نشانه‌شناسی است مباحثی که در وضع و مباحث الفاظ بخش عمده‌اش همین‌هاست.

یک بخش آن پراکنده در استنباطات فقهی وجود دارد که در اصول ضابطه‌مند نشده است حالا از جمله همین بحث سیاق که بحث می‌کنیم.

علی‌رغم همه این بحث‌ها، به نظرم این نازک‌اندیشی‌ها و ظرافت‌ها و دقت‌ها در اصول و فقه ما در حدی است که آن‌ها خیلی نمی‌تواند بر این بیفزاید.

و لو اینکه ما تقدیر و تبیین و قاعده‌مند نکرده باشیم بعید می‌دانم از این مرزی که فقها و اصولیین ما رفته‌اند آن‌ها عبور کرده باشند و چیز جدیدی آورده باشند حتی کل آن مباحثی که ایزوتسو می‌گوید با یک ادبیات دیگر ما خودمان داریم و می‌شود بیان کرد خیلی چیز مستغرب آن چنان نیست بر خلاف آن که در این کتابی که دیشب می‌خواندم - ایشان هم میانه و متعادل حرف می‌زند - من فکر می‌کنم آن حد هم نیست که بگوییم الآن ما برویم آن قواعدی را پیدا بکنیم که یک تغییرات در تفسیر و در اصول ما یا در برداشت‌های فقهی ما بدهد بله ما خودمان هم در چیزهایی اختلاف داریم در همین سیاق که بحث می‌کنیم چقدر اعتماد بکنیم ولی این اختلاف آگاهانه است نه اینکه بگوییم نمی‌دانسته یک چیز جدیدی یاد او می‌دهیم.

تا اینجا که من مطالعات پراکنده بیست سی ساله در این مسئله دارم، -بیست سی ساله یعنی چهل ساله من از نوجوانی آن را می‌خواندم - و به گمانم این‌جور نیست که آن نظریات نشانه‌شناسی جدید را اگر مقایسه بکنیم به خصوص آنچه در ادبیات و اصول و فقه ما هست کسی بتواند بگوید آن‌ها از این سطحی که این‌ها پیش رفته‌اند عبور کرده‌اند به یک مفاهیم جدیدی رسیده‌اند به یک قواعد نویی دست یافته‌اند و اگر آن‌ها بیاید در فضای فقه الحدیث یا تفسیر، یک تحول ایجاد می‌کند. این‌جور چیزی بعید است البته مباحث مقایسه‌ای و تطبیقی خوب است حتماً می‌شود استفاده‌هایی از آن کرد اما در این حد یک مقدار مستبعد می‌دانم حالا ...

کما اینکه در این کتاب روی تفسیر المیزان خیلی تأکید شده است که ایشان یک نوع سیاق گرایی خیلی کلان دارد که در نشانه‌شناسی هم خیلی مهم است و این هم فی‌الجمله درست است ولی به‌طورکلی ایشان نفی می‌کند که دیگران اصلاً ورود در این ندارند در این حد هم من تردید دارم.

این‌ها بحث‌های فرعی شد که مهم هم هست البته چرا مهم است برای اینکه ما اگر احتمال بدهیم در این دانش‌های جدید یک اصول و قواعدی وجود دارد که روی استنباط ما تأثیر می‌گذارد استفراغ وسع لازم می‌شود یعنی اجتهاد ناقص است اگر آن را نبیند و به یک اعتمادی نرسد باید در فهم کلام شارع استفراغ وسع بکنیم.

به هر صورت آنچه امروز می‌خواستیم بگوییم در نشانه‌شناسی به دو رکن در فهم معانی اتکا می‌شود که یکی وضع است و یکی مجموعه شواهد و قرائن بیرون و فراتر از وضع است و این مجموعه را آن‌ها می‌گویند متن و سیاق و لذا سیاق به این معنای عام با اینجا چیز دارد ...

حالا این بحث یک بحث مقدماتی بود که لازم بود بگوییم.

حالا به بحث دیروز برگردیم و ادامه بحث خودمان.

# مراتب مختلف سیاق

بحث دیروز این بود که می‌شود سیاق را به یک معنای عامی تفسیر کرد که یک حالت مخزنی و چتربازی پیدا می‌کند و در مراتب و درجات مختلف صدق می‌کند.

اگر ما سیاق را به معنای بافت و ساخت کلمات یا کلام گوینده بگیریم آن وقت این می‌شود معنای خیلی عامی که دارای درجات است که درجات آن را ذکر می‌کنیم.

## مرتبه اول؛ انسجام واژگان

اولین مرتبه سیاق که دیروز بحث کردیم هماهنگی و مسانخت و انسجام در واقع در واژگان مفرد و کلمات مفرده در یک قضیه واحده است. در یک قضیه می‌گفتیم این ساخت و بافت می‌آید یک معنایی به جمله می‌دهد و بار جدیدی که فراتر از وضع است ایجاد می‌کند این بار جدید فراتر از وضع را سیاق می‌گیریم و مستند به قرائن و شواهد و سیاق می‌شود این مرتبه اول بود که در یک جمله **﴿تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی﴾**[[1]](#footnote-1) می‌گفتیم در این بافت تعاونوا یا هیئت این‌جور معنایی پیدا می‌کند درحالی‌که همین تعاونوا از این بافت بیرون برود یک بار دیگری دارد ولی در این بافت این بار را پیدا می‌کند این مفاد جدید را پیدا می‌کند تحلیل هم کردیم که در اینجاها گاهی اجتماع این‌ها موجب شده است یک معنا و بار جدیدی در یک بخشی پیدا بکند و این در اثر قدرت ظهور است کمتر می‌شود که نص و ظاهر داشته باشیم می‌شود گاهی یک طرف یک نصّیتی دارد که موجب تقدم می‌شود و می‌آید این بافت را معنای جدید می‌دهد گاهی هم هست که غالباً هم این‌طور است قرائن متفاوت این‌ها هم‌وزن می‌آیند جلو یکی قوی‌تر است این ساختار را این‌جوری می‌کند معنا را آن‌طور می‌کند

مثل همین **﴿تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی﴾**، ﴿**فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُم﴾** [[2]](#footnote-2) بنابر این که بگوییم این‌ها دیگر وجوب را افاده نمی‌کنند همین‌طور است می‌شود یک جور وجوب درست کرد که در دیگری تصرف کرد ولی سرجمع می‌گوید آن قوی‌تر است و از ظهور وجوب دست می‌کشیم.

این مورد اول بود منتها گفتیم ممکن است کسی بگوید سیاق یک معنای عامی دارد که این را می‌گیرد و شامل آن ساخت یک جمله هم می‌شود و آن سازوکار قرینیتی که در جمله پدیدار می‌شود ممکن است کسی بگوید من این را سیاق نمی‌گویم من این را مناسبات حکم و موضوع می‌گویم چیز دیگری می‌گویم این به قرارداد و جعل است.

ولی البته اینکه سیاق، یک معنای عامی بگیریم که این امر را بگیرد بی‌وجه نیست چون بالاخره این در بافت این‌جوری شد البته این که آن که مؤثر است این در بافت در کلام غیر موضوع‌له آن پیدا بکند یا محدود بشود یا توسعه پیدا بکند البته آن قرینه اظهر است در این ترکیب که قرار می‌گیرد می‌آید آن غلبه پیدا می‌کند

ولی باز این ترکیب و سیاق خودش امر خیلی مهم است و قرار شد معنای سیاق بافت و ساخت و ترکیب باشد در این ترکیب این‌جوری می‌شود به خاطر اقواییت ظهور یکی.

این مرحله اول بود.

## مرتبه دوم؛ عطف مفردات

مرحله دوم این است که جمله‌های متعدده‌ای باشد که عطف مفردات در آن اتفاق افتاده است نه عطف جمله به جمله. اکرم زیدا و عمرواً و عصفوراً یک حیوانی را هم عطف می‌کند که اینجا همین که یک عصفور را می‌آورد این بافت این جمله‌ای که در واقع جُمَل متعدده است ولی چون عطف مفرد است خیلی شبیه به جمله واحده شده است این بافت می‌تواند تأثیر بگذارد برای اینکه عصفور آمد یا هره و گربه آمد می‌گوید این اکرام هم اکرام آن‌جوری نیست یک چیزهای دیگر هم هست.

دائره را توسعه می‌دهد یا تضییق می‌کند این یک نوع است که اینجا هم واقعاً از جاهایی است که ممکن است ظهوری از یکی از مفردات به دیگری هم سرایت بکند این سرایت در اینجا وجه بالاتری نسبت به مصادیق بعدی که می‌گویم دارد.

در قسم اول این بود که واقعاً جمله و قضیه واحده بود تعاونوا علی البر اما در دومی این است که جمل متعدده‌ای است که در قالب عطف مفردات است اینکه که می‌گوید اکرم زیداً و عمرواً و کذا و کذا و کذا یعنی ده تا جمله منتها ساده می‌کند با یک عطف متعلقی فاعل مفعول چیزی، این‌ها را جمع‌وجور می‌کند.

این‌ها یک نوع دوم است که در این نوع دوم سیاق به معنای خاص هم گفته می‌شود و از جاهایی هم هست که قوت دلالت سیاق هم بالاست یعنی ظهور این به آن زود سرایت می‌کند چون همه در یک بافت قرار گرفته‌اند علی‌رغم اینکه گویا ده تا جمله را گفته است. ولی چون عطف کرده است این‌ها چسبندگی‌اش بالا می‌رود بافتش و ترکیبش قوی‌تر می‌شود سرایت ظهور از یکی به دیگری پذیرفته‌تر نشان می‌دهد.

این هم نوع دوم است

## مرتبه سوم؛ عطف جمله به جمله

نوع سوم و مرحله و مرتبه سوم این است که جمله‌ها متعدد است «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) نَهَی عَنْ بَیْعِ الْغَرَرِ»[[3]](#footnote-3)نهی النبی عن کذا می‌گوید ایننهی، نهی، نهی در یک کلام این‌ها ردیف می‌کند که به شکل عطف مفردات نیست عطف جمله به جمله است این‌جوری جمله را می‌گوید بعد می‌گوید «و» این‌جوری با یک جمله دیگر.

 آن قبلی مثال آن مرتبه دوم مثال «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِی ... مَا لَا یَعْلَمُونَ َ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَیْه مَا اسْتُکْرِهُوا عَلَیْه»[[4]](#footnote-4) هم هست آن نوع دوم است و نوع سوم بعضی این روایات است که حضرت احکام متعدد را می‌گوید که حضرت امیرالمؤمنین سی حکم را از پیغمبر نقل می‌کند فرض اینکه این‌ها در مجلس واحد بوده است و در یک سخن واحد وکلام واحدی این جمله‌های متعدده را می‌آورد حالا به لحاظ ادبی ممکن است این‌ها عطف باشد ممکن است عطف ادبی هم نباشد ولی بالاخره در یک رشته واحدی صادر شده است مثلاً این «واو» اگر آمده ممکن است «واو» استیناف بگیریم نگوییم «واو» عطف است ولی بالاخره در یک رشته سخن پیوسته این‌ها آمده است اینجا این است که جمله‌های متعدد تامی که از هم مستقل هستند ولی در یک رشته واحد سخن یا نوشتار صادر شده است. در کنار هم.

این هم یک مرحله است که مرحله سوم است اینجا سیاق مطرح می‌شود اینجا که می‌گوییم سیاق مقصودمان این است که یک ظهوری که در جمله سه و چهار است در اولی هم اثر بگذارد؛ مثلاً اگر او گفته «نهی» و «نهی» در حرمت ظهور دارد ولی در این جمله چند جا «نهی» به معنای کراهت است می‌گوییم این می‌آید این سایه می‌افکند آن اولی را که قرینه روشنی نداریم که کراهت است ولی به خاطر این سیاق می‌گوییم آن هم کراهت است در یکی دو تا قرینه واضح داریم که «نهی» چه به شکل ماده یا هیئت ظهور در تنزیه و کراهت پیدا کرده است این می‌آید سایه می‌افکند روی آن یکی که این‌چنین ظهور و قرینه خاصه‌ای ندارد می‌گوید چون این در این رشته آمد در این سلک و منظومه قرار گرفت این هم مثل آن‌هاست «نهی» یعنی نهی تنزیهی نه الزامی.

مثلاً در پیوسته در جایی کلمه ذکر آمد «ذکر» معانی متعدد دارد ولی یک معنای آن معلوم است که «ذکر» یعنی قرآن کتاب، بگوییم چون این‌ها در یک پیوست به یکدیگر قرار گرفت بگوییم آنجا هم ذکر یعنی قرآن نه چیز دیگری.

ظهور یک یا دو یا چند جمله جدا بر این یکی هم اثر می‌گذارد و ظاهرش را تغییر می‌دهد این می‌شود سیاق، سیاق در جمل متعدده‌ای که در یک منظومه صادر شده است.

این مرحله سوم خود طیف دارد طیفش از جهت این است که گاهی در یک سخنرانی کوتاهی ده تا بیست تا جمله را به هم ردیف کرده و چسبانده و حرفی می‌زند گاهی هم در یک سخنرانی دو ساعته است گاهی در یک کتاب مفصل، این‌ها خود خیلی تغییر می‌کند اگر بخواهیم در قرآن بیاییم یک وقت در یک سوره کوچک است **﴿وَ الْعَصْر إِنَّ الْإِنْسانَ لَفی خُسْر﴾**[[5]](#footnote-5) یک وقتی در یک سوره مثل بقره است می‌گوییم این جمله‌ها و مطالب متعدده‌ای که در یک منظومه کلام و سخن می‌آید این دایره‌اش خیلی وسیع است و طیف‌های مختلف دارد و هم این هم موجب می‌شود تأثیر و عدم تأثیر قوت و ضعف پیدا بکند

## مرتبه چهارم؛ سیاق در سخن و ادبیات یک گوینده

مرتبه چهارم این است که از این حرف‌ها بیرون بیاییم و متصل نبینیم تا اینجا پیوسته و متصل می‌دیدیم، سیاق و بافت را در سخنان یک گوینده و ادبیات یک گوینده بدانیم ولو در سخنان متفرق آمده باشد که و هیچ به‌هم‌پیوسته نباشد مثلاً در قرآن بگوییم آن که در آیات اول نزول قرآن آمده با آن که در اواخر آمده است، بگوییم همه یکی است و یک سیاق دارد این جا سیاق از کلام متصل به کلام منفصل هم تسری پیدا کرده است و مجموعه کلمات منفصل به دلیل اینکه از گوینده واحد است از القاء کننده واحد است یک و یک دست می‌بینیم اینجا این قرینیت ضعیف‌تر می‌شود ولی یک نوع تابع این است که متکلم چه کسی باشد؟ و چقدر منسجم حرف بزند و چقدر پیوستگی کلان ذهن او داشته باشد به این هم ربط دارد. یک آدم معمولی است که یادش می‌رود و هرروز یک حرفی می‌زند این جا سیاق واحد کلام پیدا نمی‌شود ولی هر چقدر متکلم از قدرت ذهنی و حکمت و عقل و دانش بیشتری برخوردار باشد سیاق او یک سیاق وسیع‌تری می‌شود و این ترابت این‌ها و شبکه شدن این مفاهیم در کلام یک متکلمی با این چه بیشتر می‌شود مثلاً در خود قرآن این‌طور است کلام خداست در اول حکمت و لذا از یک انتظام و شبکه بالایی برخوردار می‌شود و قرائن سیاقی می‌تواند در آن خیلی قوی‌تر باشد.

حالا در شرع که بگیریم گاهی حتی از یک متکلم هم بالاتر می‌شود کلهم نور واحد که گفتیم مجموعه قرآن و سنت همه می‌شود یک منظومه برای اینکه همه آن‌ها در حکم متکلم واحد هستند.

این هم یک مرحله است مرحله بالاتر هم این است که از متکلم واحد بیرون می‌آید و وصل به یک فرهنگ و یک زبان می‌شود اینجا می‌گوید این فرهنگ یا این زبان یا این تمدن که گویندگان و متفکرین متعدد و متفرق داشته است ولی به دلیل اینکه در یک منظومه فکری قرار می‌گیرند این‌ها یک سیاق و متن واحدی پیدا می‌کند. این‌ها مرحله بالاتر است که می‌شود تصور شود

این‌ها مراتب سیاقی است که قابل تصویر است.

1. . سوره مائده، آیه 2. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره تغابن، آیه 16. [↑](#footnote-ref-2)
3. . [دعائم الإسلام‌، القاضي النعمان المغربي، ج2، ص21.](http://lib.eshia.ir/71542/2/21/%D8%A7%D9%84%D9%92%D8%BA%D9%8E%D8%B1%D9%8E%D8%B1%D9%90) [↑](#footnote-ref-3)
4. [تحف العقول، ابن شعبة الحراني، ج1، ص50.](http://lib.eshia.ir/15139/1/50/%D8%A7%D9%83%D8%B1%D9%87%D9%88%D8%A7) [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره عصر، آیات 1 و 2. [↑](#footnote-ref-5)